

دو فصلنامه بین المللی تحقیقات حقوق قضایی

License Number: 86227 Article Number: Y4N 445151 ISSN-P: 2717-1132

بررسی تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در حقوق ایران و مقایسه تطبیقی آن با انگلستان

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۴/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۶/۱۲)

دکتر مریم احمدی^۱

استادیار گروه حقوق خصوصی واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی خمین

اکبر بدرزاده^۲

وکیل پایه یک دادگستری، عضو کانون وکلای دادگستری البرز

چکیده

در نظام حقوقی ایران قانونگذار تعدیل قضایی را از قاضی سلب نموده است؛ لکن خلأ قانونی موجود، نمی تواند مجوزی جهت عدم رسیدگی مقام قضایی تلقی شود؛ چرا که مقنن اجازه اجتهاد قضایی را به قاضی داده است؛ بنابراین به نظر می رسد در نظام حقوقی داخلی دادرس بتواند بر مبنای قواعدی نظیر، لاضرر، نفی عسر و حرج و میسور و نیز نظریه شرط ضمنی و غبن حادث، عدالت معاوضی را به قرارداد باز گرداند. در کشور انگلستان با توجه به اینکه مقنن معتقد است که عدالت متغیر و نسبی مستلزم برابری و تناسب بین تعهدات قراردادی است و با توسل به ابزار تغییر چنین قراردادهایی را ناقص و مبهم تلقی کرده و اختیارات قانونی لازم را برای تعدیل آنها به قاضی داده است. تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در حقوق ایران به نظر می رسد که با قاعده نفی عسر و حرج و قاعده میسور توان بهتری برای توجیه تعدیل و تغییر مفاد قرارداد و ایجاد آثار نهایی که همان عدالت قضایی است دارند و تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در حقوق انگلیس ان به نظر می رسد که با اصل نسبی بودن عدالت توان بهتری را برای به وجود آوردن آثار نهایی این نوع تعدیل که همانا ایجاد عدالت قضایی است را دارد.

واژگان کلیدی: قرارداد، تعدیل قضایی، حقوق ایران، حقوق انگلیس، فقه

^۱. نویسنده مسئول Drmaryam.ahmadi@yahoo.com

^۲. Badrzadeh.akbar@yahoo.com

مقدمه

در مقام قضاوت و دادرسی اجرای عدالت در تنظیم روابط اجتماعی حقوقی و اقتصادی افراد مهمتر از اجرای دقیق و بدون چون و چرای بایدها و نبایدهای قانونی است. هرچند هدف از اجرای قانون، پیاده سازی همین خواست است؛ اما در برخی موارد، شرایط و اوضاع و احوال به نحوی است که لاجرم می بایست از اختیارات قضایی و تمسک به روح حاکم به قوانین و اصول متعالی حقوق در اجرای عدالت، بیشترین استفاده را نمود؛ امری که امید جویندگان عدالت و مورد تأیید عقل و وجدان می باشد. در حقیقت هدف از وضع قوانین و قواعد، اجرای عدالت در تنظیم مناسبات اقتصادی حقوقی و اجتماعی است؛ به همین دلیل به تعبیر بعضی از نویسندگان در علم حقوق، هماهنگی انسان با نظام جهان را عدالت گویند (گوهری و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱) در دنیای امروز که وضع مناسبات اجتماعی فوق العاده پیچیده شده است، اجرای تعهدات قراردادی و غیرقراردادی، متأثر از اوضاع و احوال اقتصادی اجتماعی، حقوقی و سیاسی محیط به آن می باشد؛ بنابراین متعهد، استحقاق برخورداری از راهکارهای حقوقی و امکان استفاده از آنها می باشد که برای او فرصت روبرو شدن با شرایط عادلانه و منصفانه را در صورت مواجهه با سختیها و مشقات احتمالی در اجرای تعهد را فراهم می سازد. بررسی ها مؤید آن است، هر چند در نظام حقوقی ایران قاعده کلی در زمینه تعدیل قضایی قراردادها ملحوظ نظر قانون گذار قرار نگرفته؛ اما سکوت و یا عدم پذیرش قانون گذار نمی تواند مجوز و مستمسکی برای مقام قضایی جهت عدم رسیدگی تلقی گردد؛ چرا که اولاً: مقنن اجازه اجتهاد قضایی را برای قاضی داده است؛ ثانیاً: جایگاه شرعی و قانونی قاضی ایجاب می نماید که قاضی قدرت فصل الخطاب و قلع ماده نزاع را داشته باشد و توازن از دست رفته را مجدداً احیاء و به قرارداد باز گردانده و نشان دهد سیستم قضایی و در رأس آن نظام حقوقی در مواجهه با هر معضلی از پویایی لازم برخوردار می باشد. ضمن اینکه در صورت عدم رسیدگی به بهانه عدم وجود مقرر قانونی، قاضی به عنوان مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات مقرر در قانون محکوم خواهد شد. اما نکته حائز اهمیت اینکه، مداخله دادرس مستلزم وجود مبنای صحیح می باشد که در این رابطه می توان مبانی و مستندات فقهی و حقوقی نظیر نفی عسر و حرج، لاضرر، میسور، نظریه شرط ضمنی و غبن حادث و سایر اصول و قواعد فقهی را نام برد (غمی زاده، ۱۳۹۶: ۴۴)

بخش اول: روش های تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی

بند اول: تعدیل قرارداد بر مبنای قاعده نفی عسر و حرج

عسر و حرج از دو کلمه عسر و حرج تشکیل شده است که عسر در لغت به معنی صعب، تنگی، دشواری، بدخویی، سخت، مشکل و سختی شدید بوده، همینطور به معنی تنگی و دشواری و تنگدستی و سخت شدن روزگار به کار رفته است. این واژه به معنای شدت و ضیق نیز استعمال شده است. ضمن اینکه ملاحظه می گردد واژه حرج نیز در کتب مختلف فرهنگ لغت به معنای تنگی و ضیق به کار رفته است و در برخی تألیفات، به معنای مشقت نیز استعمال شده است. این قاعده مبانی و مستندات متعددی دارد از جمله کتاب، سنت، اجماع و عقل که مهمترین آنها قرآن می باشد. در ارتباط با قلمرو و محدوده قاعده نفی عسر و حرج، می توان گفت با تدقیق و بررسی آیات و روایات، ملاحظه می گردد، آنچه به موجب قاعده مذکور، نفی گردیده، تمامی احکام حرجی اعم از حکم تکلیفی و یا وضعی می باشند و فقها بر این موضوع اتفاق نظر دارند که، کلیه اوامر و نواهی صادره از جانب خداوند که خارج از توان و طاقت مکلف باشد ساقط است. در همین راستا یکی از فقها نیز معتقد است با توجه به مستندات و مبانی قاعده مذکور، کلیه احکام و تکالیف حرجی اعم از وضعی و تکلیفی مشروط بر اینکه انجام آنها مستلزم حرج و مشقت شدید باشد مرفوع و مکلف مسئولیتی در قبال عدم انجام آنها ندارد. برخی نیز معتقدند آنچه انسان بدان امر شده است، در حد توان او بوده است. ضمن اینکه برخی دیگر از فقها نیز اعتقاد دارند، ادله قاعده نفی عسر و حرج بر ادله اولیه احکام مقدم است و همان گونه که قاعده لاضرر، مستلزم نفی هر گونه ضرر است، در مقوله عسر و حرج نیز با تقیید اطلاعات و تخصیص عمومات ادله اولیه، هر گونه حرج و مشقت نفی گردیده است. در رابطه با شمول قاعده نسبت به احکام وجودی و عدمی، هیر چند که نظر مخالفی نیز وجود دارد، اما می توان ادعا کرد که قاعده مذکور هم احکام عدمی و هم وجودی را دربر گرفته زیرا که خداوند چیزی را بدون حکم قرار نداده و برای همه چیز، حکمی را جعل کرده است. مطابق این نظریه عدم وجود حکم در موضوعی که قابلیت جعل حکم را دارد، در واقع جعل آن حکم است، فلذا عدم حکم در این موارد خود حکمی مجعول است. در خصوص دامنه شمول قاعده نسبت به احکام وضعی، هر چند که با مذاقه در آیات و روایات ملاحظه می گردد غالب روایات ناظر بر تکالیف شرعی می باشند اما برخی از اندیشمندان بزرگ فقه، بر شمول قلمرو قاعده بر احکام وضعی نییز صحه گذاشته اند



(وحیدی، ۱۳۸۷: ۲۹). از جمله نظریات مهمی که می تواند مبنای رویه قضایی در پذیرش تجدیدنظر و تعدیل قضایی قرارداد واقع شود، قاعده فقهی نفی عسر و حرج می باشد؛ قاعده مذکور یکی از قواعد مهمی است که قطع نظر از آن که در کلام و مستندات فقها جریان داشته و دارد، در قوانین موضوعه نیز تجلی پیدا کرده است. بر اساس قاعده نفی عسر و حرج هر چیزی که موجب مشقت باشد، عقلاً محال است؛ چرا که انگیزه تکالیف اطاعت است و این هدف با تکلیف به « امر غیر قابل تحمل » نقض می شود. البته باید متذکر شد که در مجموع دو نوع احکام حرجی وجود دارد؛ برخی از احکام از ابتدا و اصالتاً با وجود حکم حرجی تشریع شده اند، نظیر جهاد و برخی دیگر از احکام در شرایط و اوضاع و احوال خاص، حرج بر آنان عارض می شود که باید گفت نظر شارع مقدس در ما نحن فیه بر نوع دوم می باشد. استناد به قاعده نفی عسر و حرج در رابطه با تعدیل قراردادهایی که به لحاظ تغییر شرایط و اوضاع و احوال حاکم به دشواری انجامیده مفید بوده و به هنگامی که ایفاء تعهدات قراردادی موجب عسر و حرج و مشقت شدید توأم با ضرر و زیان باشد، قاعده فوق به عنوان یک قاعده تعدیل کننده می تواند مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین در چنین مواردی برای رفع حرج، احکام ثانویه جایگزین احکام اولیه می شود که این احکام ثانویه ممکن است فسخ یا انفساخ یا تعدیل باشد؛ اما به نظر می رسد بهترین گزینه در هنگام حدوث تغییر اوضاع و احوال، حکم ثانویه «تعدیل قرارداد» باشد؛ چرا که متضمن هر دو مصلحت، ادامه حیات قرارداد و جلوگیری از ضرر و زیان بر متعهد متعسر می باشد. از طرفی اجرای آنچه که موجب عسر و حرج متعهد باشد امری قبیح شمرده می شود که شارع مقدس نیز به آن امر نکرده است و به طور کلی تکالیفی که مشقت و سختی برای متعهد به دنبال داشته باشد، در دین وضع نشده است «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (سوره حج آیه ۷۷)؛ علاوه بر آن آیات متعدد دیگری نیز مؤید این مطلب می باشد که از آن جمله می توان به آیه ۲۸۰ سوره مبارکه بقره «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» و آیه ۶ سوره مبارکه مائده «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» اشاره نمود. عده ای از فقها معتقدند آیه ۷۸ سوره مبارکه حج، مهم ترین و محکم ترین آیه در نفی عسر و حرج می باشد. در مجموع با توجه به مطالب عنوان شده می توان ادعا کرد که در نبود مبنای قانونی برای تعدیل قضایی قرارداد در حقوق ایران، می شود از قاعده نفی عسر و حرج و سایر قواعدی که ریشه در فقه اسلامی دارند، نظیر قاعده لاضرر، میسور، نظریه شرط ضمنی و غبن حادث بهره جست و به کمک

آنها عدالت معاوضی را بر قرارداد هموار نمود (باقرزاده، ۱۳۸۴: ۷۲)

در خصوص تأثیر و نقش قاعده در تعدیل قرارداد نکته قابل ذکر آنکه همان گونه که در بررسی و قلمرو قاعده بیان کردیم، معنا و مفهوم قاعده عبارت بود از اینکه هرگاه حکمی اعم از وضعی یا تکلیفی، موجب عسرت و مشقت مکلف شود، به گونه ای که این وضعیت قابل تحمل نباشد، اصولاً متعهد باید بتواند با استناد به قاعده مذکور، به دادرس مراجعه و درخواست تعدیل و یا فسخ قرارداد را بنماید؛ چرا که در بحث قلمرو قاعده، متذکر شدیم که این قاعده بر احکام اولیه حکومت داشته و نتیجه آن فسخ یا تعدیل قرارداد می باشد. از طرفی، در بررسی و مطالعه قوانین موضوعه ایران ملاحظه می گردد قانون گذار در مواردی صراحتاً به این قاعده استناد کرده است؛ به ویژه در بحث طلاق در صورت عسر و حرج زوجه موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و همچنین در مورد عسر و حرج مستأجر در اجاره اماکن مسکونی موضوع ماده ۹ قانون مالک و مستأجر و موارد عدیده دیگر. آنچه محرز و مسلم است اینکه هرگاه حادثه ای ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، اوضاع و احوال حاکم بر قرارداد را بر هم زند، به نحوی که اجرای تعهد ناشی از عقد را برای یک طرف بسیار پر خرج و دشوار سازد، زیان دیده می تواند به استناد قاعده فقهی عسر و حرج، تعدیل شروط قراردادی را از دادگاه درخواست نماید؛ چرا که حقوق نمی تواند بر هم خوردن عدالت معاوضی را نادیده گرفته و نسبت به آن بی تفاوت بماند. یکی از نویسندگان معتقد است: «چنانچه اجرای قرارداد با توجه به موقعیت مالی و اجتماعی متعهد، غیرمعقول، پرهزینه و مشکل آفرین باشد، تا جایی که او را به فقر و فلاکت کشانده و در عسر و حرج واقعی قرار دهد، دادگاه می تواند آن را تعدیل نموده و به صورتی در آورد که موجب سختی و فشار غیرمتعارف نشود (نصیری، ۱۳۹۵: ۱۰۹).

بند دوم: تعدیل قرارداد بر مبنای قاعده لاضرر

یکی از مبانی مهم تعدیل قرارداد توسط دادرسان، قاعده فقهی لاضرر است که از کاربردی ترین و کلیدی ترین قواعد فقهی می باشد و در طول تاریخ فقه به آن استناد و در موارد عدیده ای، مستند بسیاری از بازنگری ها و تجدیدنظرها در قرارداد قرار گرفته است. بحثی که در این بخش در پی آن هستیم این است که در مواردی که اجرای تعهدات قراردادی، مستلزم ضرر و زیان متعهد می شود آیا قاعده لاضرر صرفاً به جبران ضرر حکم می کند یا علاوه بر آن، اجازه بازنگری و النهایه تعدیل قرارداد را نیز به قضات می دهد؟ در پاسخ باید



اشاره کرد هر چند در مورد مفاد قاعده اختلاف نظر جزئی بین صاحب نظران وجود دارد، لکن باید گفت، فقهای عظام در موارد عدیده، در جهت عادلانه سازی تعهدات قراردادی، به قاعده لاضرر تمسک جسته اند. بنابراین چنانچه پس از انعقاد عقد، به واسطه تغییر اوضاع و احوال، اجرای تعهدات قراردادی دشوار گردیده به نحوی که تداوم اجرای قرارداد، تضرر متعهد را به دنبال داشته باشد، در این صورت قاعده لاضرر با توجه به مبانی قرآنی و روایی خود از جمله روایت معروف «سمره بن جندب» و همچنین بنای عقلاء با توجه به اینکه قاعده لاضرر یک قاعده عقلایی بوده و حتی اگر هیچ آیه و روایتی نیز در خصوص جبران ضرر وجود نداشت، با استناد به بنای عقلاء می تواند به عنوان یک قاعده تعدیل کننده، هم تعادل و نظم از هم گسیخته حاکم بر قرارداد را، که طرفین در زمان انعقاد عقد به دنبال آن بوده اند، سامان بخشد و هم عندالاقضاء زمینه بازنگری در قرارداد را در صورت عدم امکان راه های دیگر فراهم نماید. با امان نظر به موارد گفته شده پر واضح است که قاعده مذکور یک قاعده کلی جهت جلوگیری از ضرر، وضع شده است اما در مورد نوع جبران ضرر یا هرگونه اقدامی که غرض شارع را تأمین کند، سکوت اختیار کرده است. با این وصف به نظر می رسد، تعدیل قرارداد به عنوان یکی از طرق و شیوه های رفع ضرر، در کنار سایر روش های اصلاح قرارداد، مناسب و مورد توجه باشد. فقها در ارتباط با نقش و تأثیر قاعده لاضرر در تعدیل قرارداد، نظریات مختلفی را بیان داشته اند که در توجیه تعدیل قرارداد می توان به آنها استناد کرد؛ چرا که یک اصل مهم در قاعده فوق جبران ضرر است و قراردادی که اجرای آن دشوار شده است، ضرر در آن مفروض می باشد. یکی از نویسندگان حقوقی معتقد است با تمسک به فهم عرفی و بنای عقلا و مستنبط از ادله شرعی از جمله حدیث لاضرر، در کلیه مواردی که در دید عرف مصداقی از ضرر باشد، اعم از احکام تکلیفی و وضعی، ضرر نفی گردیده است. بر همین اساس چنانچه در قراردادی، تعادل و توازن اقتصادی به هم خورده باشد و از این باب ضرری ناروا متوجه یکی از طرفین گردد، ضرر مرفوع است؛ چراکه شارع مقدس هرگونه ضرری را نفی کرده است و در اثر اقدامات افراد نیز نباید ضرر و زیانی متوجه دیگری شود؛ ضمن اینکه در مانحن فیه لزوم معامله که حکمی ضرری است نیز رفع می گردد (حیدری مهارلویی، ۱۳۹۶: ۱۹۷) به این ترتیب مستنبط از قاعده لاضرر در موردی که رویدادی غیرمترقبه تعادل قراردادی را بر هم زده و اجرای تعهد را برای یکی از طرفین به طور عمده ضرری نماید، حکم ضرری برداشته می شود. تردیدی نیست که ضرر ناشی از

تغییر اوضاع و احوال، ضرری نیست که طرفین به هنگام عقد به آن ملتزم شده باشند؛ بنابراین عرف نخواهد پذیرفت که متعهد برای انجام تعهد، مجبور به خرید کالایی به چند برابر قیمت و انجام تعهدات ناشی از یک طرف قرارداد باشد. فلذا چنانچه در اثر تحولات شدید اقتصادی، تعادل و توازن عقد به هم خورده و الزام به انجام تعهد، ضرری و ناعادلانه، جلوه کند، می توان با تمسک به فهم عرفی و مستنبط از ادله شرعی ادعا کرد در کلیه مواردی که در دید عرف مصداقی از ضرر باشد، چه در احکام تکلیفی و چه در احکام وضعی، ضرر نفی گردیده است و به تبع آن لزوم عقد که حکمی ضرری است نیز نفی می گردد. در خصوص ضرری شدن قرارداد نیز، عقل و منطق حکم می کند در صورتی که عمل به مفاد قرارداد برای متعهد سبب ضرر شود، به نحوی که با اندک تغییری امکان دفع ضرر فراهم شود می توان تعدیل قرارداد را، به عنوان شیوه ای برای دفع ضرر ناروا، قبول و مورد پذیرش قرار داد.

بند سوم: تعدیل قرارداد بر مبنای نظریه شرط ضمنی

منظور از نظریه شرط ضمنی این است که طرفین بر مبنای وضع متعارف، خود را به مفاد قرارداد پایبند ساخته و به آن ملتزم باشند. مطابق این نظریه به طور ضمنی، شرط شده است که چنانچه وضع متعارف کنونی، دگرگون گردد و در اثر این تغییر وضع، متعهد متضرر شود، دیگر ملتزم به قرارداد نیست؛ به نحوی که اگر اوضاع و احوال جدید را می توانست پیش بینی نماید، خود را ملزم به قرارداد نمی کرد. رمضا فاجرای قرارداد در شرایط جدید نیز متفاوت از آن چیزی می شود که متعاقبین خود را ملتزم به آن کرده اند (حافظی قهستانی، ۱۳۹۵: ۴۱).

طرفداران نظریه مذکور معتقدند در قراردادهای بلندمدت و مستمر هرگاه تغییرات بعدی اوضاع و احوال قراردادی، از پیش بینی های متعارف خارج شود، به گونه ای که اجرای قرارداد به فلاکت و زحمت نامتعارف یکی از طرفین قرارداد بیانجامد، در این صورت متعهد را نیز نمی توان به اجرای تعهد وادار ساخت؛ چرا که مطابق اصل حاکمیت اراده و قاعده فقهی «العقود تابعه للقصود»، هیچکس را نمی توان به بیش از آنچه اراده کرده است ملزم دانست؛ زیرا فرض بر این است که در زمان تشکیل عقد، متعهد هرگز اراده نکرده است که خود را تا این اندازه در برابر متعهد له، ملتزم نماید. از منظر آنان وجود شرط ضمنی دائما در قراردادهای مفروض می باشد؛ چرا که طرفین همیشه قرارداد را با این فرض منعقد می کنند



که اوضاع و احوال قرارداد دچار دگرگونی اساسی نشود و تلویحاً پذیرفته اند که در صورت به هم خوردن این شرط، مفاد قرارداد لازم الاجرا نخواهد بود. در خصوص معاملات مستمر و مدت دار، این تبانی عرفی وجود دارد که تراضی و توافق طرفین قرارداد وابسته به استمرار اوضاع و احوال حاکم و شرایط موجود و قابل پیش بینی می باشد، بدین شرح که متعاقدين، قرارداد را بر مبنای حفظ تعادل نسبی دو عوض منعقد کرده و اجرای آن را نیز در وضعیت عادی و متعارف ملحوظ نظر داشته اند؛ ضمن اینکه طرفین، تعدیل قرارداد را در شرایط پیش بینی نشده و ناگهانی، به عنوان یک شرط ضمنی یا یک شرط بنایی در معامله پذیرفته اند؛ شرطی که بدون ذکر در قرارداد یا حسب عرف و عادت، قصد مشترک طرفین، بر آن، بنا نهاده شده است و رعایت آن برای متعاملین، همانند سایر شروط قراردادی، الزامی است (بیگدلی، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

در ارتباط با نقش و تأثیر نظریه مذکور در بازنگری قرارداد می توان گفت طرفداران این دیدگاه سرنوشت مختلفی را برای عقد در صورت مواجهه با حوادثی که اجرای آن را بر یکی از متعاقدين طاقت فرسا می کند، قائل شده اند؛ که عبارتند از فسخ، انفساخ و تعدیل قرارداد که از مجموع ضمانت اجرای یاد شده، فسخ و انفساخ به لحاظ اشکال ها و تالی فاسدهایی که به دنبال خواهند داشت با انتقاد شدید، مواجه شده اند؛ از جمله اشکالات وارده بر فسخ و انفساخ قرارداد، این است که این تأسیس به اصلاح قرارداد منجر نشده بلکه با قائل شدن حق فسخ و یا انفساخ، حیات قرارداد خاتمه پیدا می کند؛ اما راه حل تعدیل است که ثبات قرارداد را در یک چارچوب منطقی تضمین می کند. با این وصف با امعان نظر به موارد ذکر شده و به عنوان نتیجه بحث، به نظر می رسد بر مبنای شرط ضمنی، راه حل تعدیل بر سایر راهکارها ارجحیت داشته باشد؛ چرا که متضمن مصالح عدیده ای بوده از یک طرف همخوانی و همزیستی مسالمت آمیزی با اصل لزوم داشته و از این طریق به حیات قرارداد نیز استمرار و قوام و دوام بخشیده و از طرف دیگر با هدف و قصد واقعی طرفین از انعقاد قرارداد نیز سازگاری بیشتری دارد؛ چرا که هدف متعاقدين از انعقاد عقد، اجرای مفاد قرارداد بوده نه فسخ و انفساخ و سایر راهکارهایی که به حیات قرارداد خاتمه می دهد؛ نتیجه این کیه از همه مهمتر از تحمل ضرر و زیان فاحش و ناروا بر متعهد متضرر نیز جلوگیری می نماید (سلطانیان، ۱۳۹۴: ۲۷۸).

بند چهارم: تعدیل قرارداد بر مبنای نظریه غبن حادث

در حقوق داخلی ما غبن از قواعد عمومی قراردادهای معوض و وسیله ای برای جبران ضرر ناشی از نامتعادل شدن تعهدات قراردادی است؛ پایه اصلی و اساسی خیار غبن جلوگیری از ضرر ناروای مغبون است؛ به همین منظور، مقنن، حکم اولیه و طبیعی قرارداد را، جهت گریز از همین ناروایی، به حکم استثنائی و ثانوی تغییر می دهد و لزوم عقد را نسبت به مغبون به جواز و اختیار تبدیل می کند و الزام مغبون را از بین می برد تا بتواند خود را از معامله ضرری رها سازد. بی گمان، برای جبران ضرر ناشی از غبن حادثه ای، باید حادثه پیش بینی نشده، چهره معامله را کاملاً دگرگون کرده و اجرای تعهد ناشی از آن را، مشقت بار و تحملی سازد تا بتواند، آنچه را حادث شده است، از سایه حکومت اراده، بیرون کشید و به امری خارج از قرارداد، نسبت داد. فلذا در چنین فرضی، می توان برای درمان این بی عدالتی، از ملاک قاعده غبن استفاده کرد.

مع الوصف، در توجیه نظریه تغییر اوضاع و احوال، از تئوری غبن حادث، استفاده می شود؛ با این توجیه که لزوم برابری ارزش عوضین، صرفاً ناظر به زمان انعقاد عقد نیست، بلکه برابری ارزش عوضین، بعد از انعقاد عقد و در حین اجرا نیز، ملاک و معیار می باشد؛ لذا در صورت به هم خوردن تعادل ارزش عوضین بعد از انعقاد عقد و در اثر بروز حوادث پیش بینی نشده، متضرر می تواند، از دادرسی تقاضای تعدیل قضایی قرارداد را بنماید؛ چرا که هر چند ضمانت اجرای فعلی قانون مدنی نسبت به غبن، خیار فسخ است لکن با توجه به نتایج ناروای ناشی از فسخ، تعدیل تعهدات، با هدف رفع غبن ایجاد شده، راه حل معقول و منطقی می باشد. در همین راستا برخی از نویسندگان حقوقی معتقدند مسئله مورد بحث فقهای متقدم در مورد خیار غبن با بحث حادث کنونی متفاوت است؛ چرا که آنان میخواستند اند فزونی و کاستی بهای مبیع را در فاصله میان عقد و تسلیم در غبن، بی اثر بدانند و این امر به عنوان قاعده منطقی و قابل قبول بوده در حالی که غبن حادث امری استثنایی و زاده تحول های شدید اقتصادی در سده اخیر می باشد؛ پدیده ای دور از انتظار و ناگهانی که باعث دگرگونی چهره عقد و ایجاد عسر و حرج شده، تعادل قراردادی را چنان بر هم می زند که تناسب تعهد یک طرف با طرف دیگر را صوری می نماید. با این وصف، هرگاه مبنای واقعی خیار غبن، جلوگیری از ضرر ناروا باشد که در دادوستد به مغبون رسیده است، می توان از قید «نابرابری دوعوض در زمان وقوع تراضی» الغای خصوصیت کرده و با تنقیح مناط، زیان ناشی از



دگرگونی اوضاع و احوال را نیز با استناد به نظریه غبن حادث جبران کرد (دوراهی، ۱۳۹۴: ۱۱۴).

بند پنجم: تعدیل قرارداد بر مبنای قاعده میسور

با مراجعه به فرهنگ لغت ملاحظه می گردد، میسور اسم مفعول کلمه یسر و متضاد کلمه معسور یعنی دشواری می باشد. کلمه میسور در کتب لغت به معنای سهل و آسان نیز آمده است. با توجه به مفهوم لغوی کلمه میسور می توان گفت هر گاه انجام تکلیفی برای مکلف، مشکل و دشوار باشد یا نتواند به طور کامل آن را انجام دهد، آن تکلیف به طور کلی ساقط نمی شود؛ بلکه آن اندازه که ممکن و مقدور باشد باید آن را انجام دهد. یکی از قواعد مهم فقهی قاعده میسور می باشد، که به موجب آن، هر گاه انجام تکلیفی، دشوار یا به طور کامل غیرمقدور شود، آن اندازه از تکلیف، که ممکن و مقدور باشد، ساقط نمی شود. بحث مربوط به این قاعده، جایی مطرح می شود، که آنچه مقدور و میسور، باشد بتواند مصداق آن تکلیف غیرمقدور و معسور باشد؛ ضمناً در ارتباط با قلمرو و ضمانت اجرای قاعده مذکور با تسامح عرفی می توان گفت این قاعده هم در عبادات و هم در معاملات ساری و جاری بوده و کاربرد فراوانی دارد. برای این که قاعده مذکور مبنای تجدیدنظر و یا تعدیل قرارداد، واقع شود، ضروری است متعهد تمامی تلاش خود را در راستای اموری که مقدور است به کار گیرد تا قسمتی از تعهد که سهل و آسان است عملیاتی شود؛ چرا که هدف اصلی قاعده دخل و تصرف در اصل تعهد نیست.

ضمناً قاعده میسور تکالیف و احکامی را نیز شامل می شود که مقدور و میسور بتواند مصداق آن تکلیف معسور باشد؛ ثانیاً مطابق روایتی که وارد شده قاعده مذکور هم احکام تکلیفی را در بر گرفته و هم احکام وضعی را؛ چرا که روایات مربوطه به طور مطلق بوده و هر دو نوع حکم را شامل می گردد. ثالثاً می توان گفت این قاعده مختص صرف عبادات نبوده و در بسیاری از موارد، معاملات و قراردادها را نیز دربر می گیرد. در بررسی مطالب پیش گفته در رابطه با قاعده میسور، نتیجه گیری می شود، این قاعده تمامی احکام اعم از وضعی و تکلیفی را شامل شده و مقتضای قاعده این است که آن میزان از حکم که موجبات عسرت و تنگدستی مکلف را به دنبال دارد، معسور و برداشته می شود. فلذا در قراردادهای طولانی مدت و مستمر چنانچه در حین اجرا، حوادث غیرقابل پیش بینی، رخ دهد که موجب مشقت بار شدن اجرای تعهد شود، متعهد مکلف است به میزان توانش به تعهد خویش عمل کند که

همان میسور می باشد و نوعی تعدیل قرارداد است (مزارعی، ۱۳۹۴: ۲۵۸).

ذکر این نکته ضروری است که هدف اصلی و اولیه قاعده میسور دخل و تصرف در اصل تکلیف نیست بلکه صرفاً مقدار معسور را ساقط و یا تکلیف میسوری را جایگزین آن می نماید و برای از میان برداشتن قسمتی از تکلیف است که به طور غیرمتعارف، سخت و مشقت بار شده است؛ فلذا می توان ادعا کرد که تمسک به این قاعده، با اصل لزوم قراردادهای نیز همخوانی دارد؛ چرا که متعهد اجازه ندارد قرارداد را فسخ کند بلکه به میزان توان خود عمل می کند که تشخیص میزان توان متعهد در اجرای قرارداد، با دادرسی می باشد؛ که با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی قرارداد و همچنین با ملحوظ نظر قرار دادن وضعیت متعهد و متعهدله، قرارداد را مورد بازبینی قرار داده و به تعدیل قرارداد حکم دهد. در مجموع با توجه به مطالب مطروحه می توان نتیجه گیری کرد که قاعده مذکور سازگاری بیشتری با اصل ثبات و استحکام قراردادهای (اصاله اللزوم) داشته و به عنوان مبنای قابل قبول برای تعدیل قضایی قراردادهای تلقی می گردد؛ چراکه هدف اصلی این قاعده دخل و تصرف در اصل قرارداد نیست (گوهری، ۱۳۹۳: ۱۳۸).

بخش دوم: نحوه اجرا و اعمال تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی

تحاکم در محاکم قضایی جهت تعدیل تعهدات قراردادی براساس نظریه تغییر اوضاع و احوال قراردادی در قالب دعوی و به صورت تقدیم دادخواست می بایست صورت گیرد.

بند اول: دعوی

دعوی در لغت به معنی ادعا کردن، خواستن، ادعا، نزاع و دادخواهی آمده است. در حقوق ایران صرف نظر از تعاریف متفاوتی که از دعوی به عمل آمده است.

بند دوم: نوع دعوا

شناخت نوع دعوا در نحوه طرح و رسیدگی به آن جلوه گر می شود؛ چنانکه در بعضی از اقسام دعوا تشریفات رسیدگی متفاوت می باشد. دعوا به مفهوم توانایی مراجعه به مرجع قضایی جهت احقاق حق اصلی اگر چه از حق اصلی، متمایز است اما ارتباط کاملی بین دعوا و حق اصلی وجود دارد، به نحوی که خصوصیات حق اصلی در دعوا منعکس می شود و این ارتباط مبنای دسته بندی دعاوی می باشد.

دعوی تعدیل تعهدات قراردادی با فرض مورد طرح در مسأله:



اولاً: یک دعوی شخصی در مقابل دعوی عینی می باشد. دعوی شخصی عبارت است از دعوی ای که ماهیت حق اصلی مورد اجرا، شخصی و به عبارت بهتر عهدی است. مانند دعوی مطالبه دین و یا دعوی الزام به انجام عملی یا خودداری از انجام عملی که حق اصلی مورد اجرا معمولاً براساس قرارداد بعضاً قانونی، برعهده خوانده حسب ادعا مستقر گردیده است.

ثانیاً: دعوی یک دعوی مالی است؛ چنانچه حق اصلی (ماهوی) مورد اجرا در دعوی، مالی باشد، دعوی مالی و چنانچه حق مزبور، غیرمالی باشد دعوی غیرمالی است. حق مالی نیز آن است که به پول قابل تقویم گردد. حق مالی حقی است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد؛ لذا با توجه به این که متعهد قراردادی در صورت اثبات ادعا از تعدیل تعهدات منتفع می گردد و این انتفاع قابل تقویم به پول است، دعوی تعدیل تعهدات قرارداد، دعوی مالی می باشد که خواهان می بایست وفق مقررات، نسبت به پرداخت هزینه دادرسی اقدام نماید. آنچه در خصوص مالی بودن این دعوی لازم به بیان است این که حق مالی همچنین ممکن است برای دارنده مستقیماً دفع ضرری نماید که قابل تقویم به پول باشد (محمدی، ۱۳۹۶: ۶۳)

بند سوم: نقش متعهد قراردادی در دعوی

در فرض مسأله همان طوری که بیان شد، متعهد قراردادی خواهان تعدیل تعهدات قراردادی است که با اثبات دلیل حسب اصول آمره آیین دادرسی به عهده مشارالیه می باشد. اثبات حق با کسی است که اجرای آن را از دادگاه می خواهد. اثبات حق به احراز واقعه ای بستگی دارد که خواهان، باید برای آن دلیل دهد این شخص را در اصطلاح مدعی یا خواهان می نامند. اما در صورتی که به دلیل عدم اجرای تعهدات قرارداد یا تأخیر در اجرای متعهدله (کارفرما) بر علیه پیمانکار (متعهد)، دعوی الزام به اجرای تعهدات یا تقاضای فسخ قرارداد و پرداخت خسارت مطرح نماید متعهد (پیمانکار) خوانده محسوب و باید با طرح موضوع تغییر اوضاع و احوال قراردادی و تقاضای تعدیل تعهدات به دفاع در ماهیت دعوی بپردازد. بدیهی است تمسک به نظریه تغییر اوضاع و احوال قراردادی و تقاضای تعدیل قرارداد از جمله ایرادات آئین دادرسی محسوب نمی شود.

به هر حال با فرض خواهان بودن پیمانکار متعهد باید به اثبات دو امر بپردازد:

الف- وقوع تغییر بنیادین در اوضاع و احوال قراردادی عقد که هنگام انعقاد عقد بر پایه عدم

تغییر ناگهانی آن قرارداد منعقد شده است؛ ب- حدوث ضرر شدید و مشقت بار شدن اجرای قرارداد برای متعهد (پیمانکار) در اثر تغییرات ناگهانی حادث شده. هر دو موضوع مطرح شده از جمله موارد وجودی می باشد که برپایه اصل عدم می بایست حدوث آن با ارائه دلایل اثبات کننده به اثبات برسد. برای استفاده از حق، وجود آن کافی نیست و دلیل از لزوم حق به شمار می رود که توسط خواهان باید ارائه شود تا وجدان دادرس اقناع گردد (عزیزیان، ۱۳۹۲: ۳۰).

بند چهارم: نحوه رسیدگی و صدور حکم

رسیدگی به دعوی تعدیل تعهدات قراردادی براساس تغییر ناگهانی اوضاع و احوال مؤثر قراردادی همانند سایر دعاوی تابع ضوابط و مقررات آئین دادرسی مدنی و اصول مربوطه و رویه قضایی محاکم می باشد. یکی از مهم ترین و اساسی ترین مباحث شکلی دعوی تعدیل تعهدات قراردادی توسط قاضی، اصل بی طرفی دادرس یا منع تحصیل دلیل توسط دادرس می باشد. اثبات وقایع مؤثر در دعوا با دو طرف دعوا است. عدالت ایجاب می کند که دادرس در این زمینه داوری بی طرف باشد اما بی طرفی را نباید با بی تفاوتی اشتباه کرد. دادرس فرشته چشم بسته در برابر واقعیت ها نیست؛ هر چند که در امور مدنی، دادرس مأمور کشف واقع نمی باشد بلکه مأمور اجرای عدالت است؛ به هر حال حسب ماده ۱۹۹ آئین دادرسی مدنی دادرس از آزادی تحقیق جهت کشف حقیقت برخوردار گردیده است و جمع این ماده با قاعده منع تحصیل دلیل توسط قاضی با بی طرفی دادرس این می باشد که آزادی تحقیق مربوط به دلایلی می شود که دو طرف زمینه ارائه آن را فراهم کرده اند؛ به هر حال پس از اقامه و طرح دعوی تعدیل تعهدات قرارداد دادرس ضمن پذیرش و استماع دلایل متعهد و خواهان تعدیل خود می بایست با دور دستورات و قراردادهای لازم جهت اثبات تغییر بنیادین اوضاع و احوال مؤثر قراردادی و احراز ضرر شدید متعهد و معسر شدن اجرای قرارداد، برای وی تحقیق نماید. همچنین دادگاه باید با تغییر الفاظ و عبارات قرارداد موضوع تعهد با استفاده از عرف حاکم و روح قرارداد، اراده مشترک طرفین قرارداد و شروط ضمنی و بنایی قرارداد را احراز کند و مدلول و التزامی کلمات عقد را با استفاده از عرف، قانون و اراده مشترک معین سازد. اصل آزادی ارائه دلایل متعهد را به ارائه به هر



دلیل که در جهت اثبات ادعا و اقناع وجدانی دادرس کمک نماید یاری می دهد (موسوی، ۱۳۹۷: ۸۷).

بند پنجم: دفاع خوانده (متعهدله قرارداد)

بدون شک دفاع خوانده و تقاضای احراز دادگاه الزام و اجرای قرارداد براساس تعهدات مورد توافق است. وی از دادگاه می خواهد براساس اصول لازم الاتباع بودن تعهدات قراردادی و اصل لزوم عقد و قاعده حاکمیت اراده طرفین بر عقد و به استناد مواد ۲۲۱ و ۲۲۲ و ماده ۱۰ قانون مدنی متعهد، تعهدات قراردادی را اجرا کند. زیرا حالت فورس ماژور برای متعهد ایجاد نشده است و از طرفی تقاضای تعدیل تعهدات قراردادی فاقد وجهت قانونی می باشد و در صورت عدم اجرای تعهد از سوی متعهد، فسخ قرارداد در صورت عدم امکان الزام متعهد و مطالبه خسارت قراردادی را می نماید (غمی زاده، ۱۳۹۶: ۹۳).

بخش سوم: طرق تعدیل قرارداد توسط قاضی

در این بخش انواع روش های تعدیل قرارداد توسط قاضی مورد بررسی قرار گرفته است.

بند اول: کاهش تعهدات متعهد

در این نوع از تعدیل میزان تعهدات قراردادی تا میزانی که مبین تقسیم عادلانه ضرر حاصله از تغییر اوضاع و احوال قراردادی باشد، کاهش می یابد. مثلاً تعهد متعهد از احداث بزرگ راه به طول ۲۰۰ کیلومتر به ۱۸۰ کیلومتر کاهش می یابد.

بند دوم: افزایش تعهدات متعهدله

در این روش بدون تغییر میزان تعهدات متعهد، تعهدات متعهدله تا میزانی که حرج و عسر حاصله از تغییر ناگهانی اوضاع و احوال را رفع نماید و ضرر حاصله از آن را به صورت عادلانه تقسیم نماید، افزایش می یابد مانند: افزایش تعهدات شرکت متعهدله از پرداخت ۱۰ میلیارد تومان به پرداخت ۱۱ میلیارد تومان (زارع، ۱۳۹۵: ۷۳).

بند سوم: تأخیر در اجرای تعهد یا تقسیط از اجرای آن از موعد مقرر در قرارداد

تأخیر یا تقسیط در زمان اجرای تعهد از دیگر موارد تعدیل آن در مواردی که موعد اجرای تعهد، قید تعهد نباشد است. اجل تعهد یا ظرف اجرای آن است یا موعد مطالبه آن در مواردی اجل تعهد چهره فرعی دارد و مطلوب جداگانه است که اگر از دست برود خسارت جداگانه خود را دارد اما اجرای تعهد بعد از آن هم امکان دارد. در این نوع از مواعد امکان



تأخیر یا تقسیط اجرای تعهد مدنظر ما می باشد اما در مواردی که موعد قید تعهد است یعنی انجام دادن تعهد در موعد معین مطلوب یگانه و تجدیدنپذیر است، تأخیر و تقسیط در اجرای آن پذیرفتنی نیست زیرا اجرای تعهد بعد از موعد آن بی فایده است و پس از آن اجرا شدنی نیست. در قسم اول از تعهدات که موعد تعهد، قید تعهد نمی باشد، تأخیر در اجرای تعهدی یا تقسیط اجرای آن از موعد اصلی در ارزش تعهد اثر دارد و در واقع نوعی کاهش تعهد به نفع متعهد و تعدیل از طریق تأخیر یا تقسیط می باشد. همان طور که می دانیم ارتباط بین موعد تعهد و ارزش آن امری مسلم می باشد. به گفته یکی از اساتید حقوق، مهلت عادلانه قضایی وسیله ملایم کردن قواعد منطقی حقوق و سازگار ساختن آن با ندای عدالت و انصاف است. دادن مهلت وسیله سازگار کردن حکم عدالت با انصاف و نزدیک کردن حقوق و اخلاق است، روزنه نفوذ ندای وجدان دادرس در حق گذاری است و نباید از آن با بی اعتنائی گذشت (امان اللهی، ۱۳۸۸: ۴۰).

بند چهارم: تغییر موضوع تعهد

در مواردی که موضوع تعهد رساندن ارزش معینی به متعهدله می باشد و در اصطلاح تعهد از نوع تعهد تأمین ارزش می باشد، موضوع تعهد، انجام دادن کار، انتقال ارزش معین و حصول نتیجه معینی است که باید به وسیله پرداختن پول تأمین شود. در این قسم تعهد، دادن پول وسیله اجرای تعهد است نه هدف آن و لذا چنانچه به دلیل تغییر ناگهانی اوضاع و احوال اقتصادی موضوع تعهد که وسیله اجرای آن می باشد، چنان تغییر یابد که اجرای تعهد غیرعادلانه شود، مثلاً در اثر نوسانات بازار مالی ارزش دلار ۱/۵ برابر شود در این صورت تعهد کارفرما به پرداخت ۱۰ میلیارد تومان هزینه اجرای قرارداد به دلار از طریق ارزش خارجی دیگری مثل یورو انجام می شود و با این تعدیل ضرر حادث و ضیق شده حاصله رفع اثر می گردد.

بند پنجم: حذف شروط نامتناسب قرارداد:

در این روش تعدیل، قاضی بعضی از شروط قراردادی را که شروط آن منشأ تعسر متعهد و ایجاد ضرر می باشد، از قرارداد حذف می نماید. بدیهی است شروط مذکور نباید به نحوی باشد که حذف آنها باعث تضرر غیرعادلانه متعهدله یا تغییر موضوع عقد و بی محتوا نمودن آن شود. مثلاً: در قرارداد پیمانکاری مورد بحث، شرط عبور بزرگراه از مسیری که کوهستانی و صعب العبور می باشد و تغییر مسیر بزرگراه از مسیر جغرافیایی دیگر می تواند از موارد



تعدیل تعهدات قراردادی قلمداد شود. نکته آخر شروط مورد بحث دلیل تغییر ناگهانی اوضاع و احوال نامتناسب معنی شده اند (قائدی، ۱۳۹۱: ۹۰)

بند ششم: روش ترکیبی تعدیل تعهد

در این نوع از تعدیل با استفاده از دو یا چند روش قبلی تعهدات قراردادی تعدیل می شود. **بخش چهارم: امکان های قانونی تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در انگلستان** به طور کلی در کشور انگلستان با توجه به اینکه مقنن معتقد است که عدالت متغیر و نسبی مستلزم برابری و تناسب بین تعهدات قراردادی است و با توسل به ابزار تغییر چنین قراردادهایی را ناقص و مبهم تلقی کرده و اختیارات قانونی لازم را برای تعدیل آنها به قاضی داده است، تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در حقوق انگلستان به نظر می رسد که با اصل نسبی بودن عدالت توان بهتری را برای به وجود آوردن آثار نهایی این نوع تعدیل که همانا ایجاد عدالت قضایی است دارا می باشد.

بند اول: نقش فعال دادن به قضاوت در رسیدگی به پرونده ها

در انگلستان نیز در پی اصلاحات اخیر که توسط لردولف در نظام قضایی مدنی این کشور انجام شد و در سال ۱۹۹۹ لازم الاجرا گردید، برخلاف سابق که قاضی یک داور بود و پرونده ها را طرفین وکلای آنها به نتیجه می رساندند، قاضی نقش فعالی در تنظیم پرونده های قضایی دارد. لردولف در این باره می گوید: «درحالی که بسیاری از پرونده ها قبل از محاکمه مصالحه می شوند، چرا قواعد دادرسی باید طوری تنظیم شوند که به تمام افراد اجازه بدهند مستقیماً به مرحله محاکمه برسند. پس بهتر است یک مرحله به عنوان پیش از محاکمه پیش بینی شود تا اگر پرونده ها به مصالحه ختم نشدند برای محاکمه آماده شوند». به این نحو همان طور که مشاهده می شود به قاضی در نظام قضایی کشور انگلستان نقش سازشگری در حل و فصل دعاوی اعطاء و بدان تأکید شده است (حبیبی درگاه، ۱۳۹۵: ۳۲).

بند دوم: امکان دخالت قضات انگلیسی در قراردادهای غیرمنصفانه و غیرعادلانه

قانونگذار انگلیس اولاً اصل لزوم قراردادی و اصل آزادی قراردادی را مورد پذیرش قرار داده است. دادگاه کامن لا به خود اجازه نمی دهد تا در قراردادهای خصوصی افراد دخالت کرده و نقش پلیس را در حفظ تعادل قراردادی بین طرفین ایفاء کند؛ به جز مواردی که رضایت، تحت تأثیر اکراه، تدلیس، اشتباه یا نفوذ ناروا حاصل شده است و طرف قرارداد نیز از ناتوانی



روانی رنج نمی برده است، این وظیفه افراد است که منافع خود را حفظ کنند؛ اما از طرفی، واقعیت های عملی زندگی اجتماعی و حقوقی موجب شده انتقادهای بسیاری به آزادی قراردادهای و نارسایی های آن مطرح گردد. افزایش قراردادهای خاص بعد از انقلاب صنعتی که باعث درهم خوردن تعادل و توازن بین ارزش های معامله و تعهدات طرفین شده، قانونگذار و قضات انگلیسی را به سوی اعمال انصاف و عدالت در قراردادهای سوق داده است. از جمله این قوانین قانون شروط غیرمنصفانه قراردادی سال ۱۹۷۷ و مقررات شروط غیرمنصفانه در قراردادهای مصرف کننده ۱۹۷۴ (تجدیدنظر شده ۱۹۹۹) می باشد. در لغت نامه بلاک قرارداد ناعادلانه به این معنی تعریف شده است که «قرارداد یا شرط در قرارداد که به دلیل اعمال قدرت شریک طرف قرارداد، به طور شدیدی غیرمنصفانه منعقد شده است، معمولاً به دلیل مغایرت با نظم عمومی باطل خواهد بود. معامله یا قرارداد منصفانه، قراردادی است که یک شخص بدون هیچ گونه اغفال یا فریبی در قضاوت و تصمیماتش آن را قبول کند».

از دیگر قوانینی که به قضات انگلیسی اجازه دخالت در روابط طرفین را اعطاء می کند، قانون اعطاء وام به مصرف کنندگان مصوب ۱۹۷۴ است. این قانون ابتدا تحت عنوان قانون قرض دهندگان در سال ۱۹۰۰ تصویب شد و در سال ۱۹۲۷ تجدیدنظر شد. مواد ۱۳۷ تا ۱۴۰ این قانون به دادگاه اختیار داده است تا در قراردادهای قرض و اعطای وام وکالت کرده و در صورت ضرورت مفاد قرارداد را تعدیل کند. بند یک ماده ۱۳۷ این قانون به دادگاه اختیار می دهد که چنانچه مفاد قرارداد اعطای وام گزاف تشخیص داده شود، می تواند آن را تعدیل نماید تا عدالت برقرار گردد (قنوتی و کاظم زاده، ۱۳۹۵: ۱۶۶).

قانون فروش منابع و عواید احتمالی مصوب ۱۸۶۸ نیز از دیگر قوانینی است که اجازه دخالت قضات انگلیسی در روابط خصوصی تجویز می نماید. اختیارات قضات انگلیسی در تعیین حق رد کالا و فسخ قرارداد به تبع آن، در حقوق انگلستان نهادی به نام حق رد کالا وجود دارد که به موجب آن هرگاه نقض قرارداد از سوی فروشنده مربوط به اساس و پایه قرارداد باشد یا به تعبیر دیگر اساسی باشد، خریدار حق دارد آن را رد کند. حق رد در واقع به معنای حق اعلام عدم مطابقت کالا با اوصاف مورد توافق و در نتیجه قابل قبول نبودن آن به عنوان موضوع قرارداد است. در واقع خریدار هیچ تعهدی برای قبول کالای غیرمنطبق با اوصاف قرارداد ندارد. صرف رد کالاها گویای عدم مطابقت کالا با اوصاف مورد توافق است و برای



فسخ قرارداد نیازمند اصل دیگری هستیم. از طرفی معنای دقیق رد در قانون بیع این کشور نیامده است و فقیط در ماده ۳۵ قانون بیع، قانونگذار به اوضاع و احوالی اشاره می کند که مشتری حق رد کالا را به استناد آن دارد و همین طور دلیلی که در دعوای احتمالی خریدار برای رد ادعاهای وی راجع به عدم مطابقت کالا لازم است جمع آوری کند. حالا با توجه به این که لازمه فسخ قرارداد به استناد حق رد مرجوع به دادگاه و اخذ حکم فسخ قضایی است، این امر اختیارات گسترده ای به قضات انگلیس در ارزیابی موضوع اعطاء کرده است؛ زیرا این قضات می باشند که در مطابقت یا عدم مطابقت مبیع با اوضاع قرارداد که مربوط به پایه و اساس قرارداد است تصمیم گیری می کنند و صرف اعلام فسخ قرارداد به استناد حق رد از جانب خریدار در خصوص موضوع کافی نیست.

بخش پنجم: احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد

در این قسمت به بررسی احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد و مواردی از قبیل: احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در فقه امامیه، اجبار محترک به فروش کالای احتکار شده و قیمت گذاری آن توسط حاکم اسلامی، تعلیق اجرای قرارداد، انحلال اجرای قرارداد (انفساخ)، فسخ قرارداد، احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در حقوق موضوعه ایران، آثار نظریه در مواد قانونی، احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در رویه قضایی و آراء قضات، احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در دکترین حقوقی ایران، احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در قوانین موضوعه انگلستان، قانون اعطای وام به مصرف کنندگان مصوب ۱۹۷۴، قانون شروط غیرمنصفانه قراردادی مصوب ۱۹۷۷ و نیز آثار نظریه در رویه قضایی انگلستان، بیان شد.

بند اول: احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در فقه امامیه

بررسی نظریه تعدیل قضایی قرارداد در فقه امامیه از آن جهت ضروری و مؤثر است که زیربنای فقهی قانون مدنی ایران مبتنی بر آراء فقها می باشد. نظریه تعدیل قضایی قرارداد که از نظریات نو و مستحدث جامعه امروز می باشد، به دلیل فقدان پیشینه تاریخی و ارتباط با مسائل امروزی جامعه از سابقه کمی در فقه و آراء فقها برخوردار است. از طرفی فقه امامیه مبتنی بر یک سری اصول و قواعد تغییر نیافتنی می باشد؛ اما این بدان معنا نیست که در برابر مساله ایجاد شده، فقه جعفری ایستا و نارسا بوده و قادر به پاسخگویی به آن نباشد. فقه



پویا و عمیق امامیه با استفاده از تأسیس فقهی اجتهاد، قادر به پاسخگویی به کلیه مسائل مطروحه حقوقی و فقهی در همه اعصار می باشد؛ لذا بر همین اساس بررسی آثار نظریه، خصوصاً راه حل های مورد نظر مشهور فقها در مسائل مشابه در خور تحقیق می باشد. اصل لزوم قرارداد و لازم الاتباع بودن تعهدات قراردادی و همچنین اصل عقود تابع القصود در فقه امامیه، طرفین را به اجرای مفاد عقد، ملزم می سازد.

بند دوم: احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در حقوق موضوعه ایران

لازم به ذکر است در این قسمت بعضی از مواد مورد بررسی، از جمله میاده ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، ماده ۴ قانون مسئولیت مدنی، ماده ۴۱ قانون کار، ماده ۹ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۶۲، ماده ۴ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ از جمله تعدیل قانونی می باشند که ما جهت تبیین و تشریح جایگاه و سمت گیری قانون مدنی و سایر قوانین موضوعه ایران، در قبال تعدیل قراردادهای خصوصی و نظریه عسر و حرج، به ذکر آنها پرداختیم.

بند سوم: احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در حقوق انگلستان

در این بخش احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در حقوق انگلستان بررسی شده است.

۱- احکام و آثار نظریه تعدیل قضایی قرارداد در قوانین موضوعه انگلستان

در حقوق انگلستان تغییر بنیادین اوضاع و احوال قراردادی از اسباب عقیم شدن قرارداد است و لذا در صورت اثبات سقوط تعهد و معافیت متعهد از اجرای بعدی آن را به دنبال دارد. قبل از سال ۱۹۴۳ قاعده عمومی در حقوق عرفی این بود که دکتترین عقیم شدن قراردادهای، قرارداد را از ابتدا منقضی و کان لم یکن نمی کرد بلکه تنها در قرارداد، طرفین را از اجرای بعدی آن معاف می کرد. در پنجم اوت ۱۹۴۳ قانون اصلاح قانون قراردادهای عقیم شده تصویب شد و به قاعده عقیم شده قراردادهای اثر قهقرایی بخشید که قرارداد را ابتدا منحل و کان لم یکن می ساخت. به موجب بند یک قانون اصلاح قانون قراردادهای عقیم شده هرگاه اجرای قراردادی که مشمول قانون انگلیس است غیرممکن یا به نحو دیگری عقیم گردد و طرفین بر این مبنا از اجرای بعدی آن معاف شوند، مقررات ذیل این بخش باید با رعایت مقررات بخش ۲ این قانون نسبت به قرارداد مذکور اجرا شود (اکبرپورشالی، ۱۳۹۸: ۵۹). بر طبق بند دو قانون اصلاح قانون قراردادهای عقیم شده، کلیه مبالغ پرداخت شده یا



قابل پرداخت به هر یک از طرفین طبق قرارداد و پیش از زمان سقوط تعهد و معافیت طرفین که در این قانون، زمان سقوط تعهد نامیده می شود باید به پرداخت کننده مسترد شود؛ همچنین مبالغی که باید براساس قرارداد پرداخت شود، دیگر قابل پرداخت نخواهد بود؛ دادگاه در صورتی که عادلانه تشخیص دهد، می تواند با توجیه به جمیع شرایط و اوضاع و احوال قضیه به نامبرده اجازه دهد تمام یا قسمتی از مبالغ پرداخت شده یا قابل پرداخت را نزد خود نگه دارد یا برحسب مورد آنها را مطالبه کند؛ مشروط بر این یه مبالغ مذکور از هزینه های تحمیل شده تجاوز نکند. به موجب بند ۳ قانون مزبور هرگاه یکی از دو طرف قرارداد قبل از انتفای عقد به دلیل کاری که طرف دیگر در اجرای قرارداد یا به منظور اجرای قرارداد انجام داده، منفعت یا ارزشی را غیر از تأدیه وجه که مشمول بند پیشین است به دست آورده باشد، مبلغ مذکور در صورتی که وجود داشته باشد از او قابل مطالبه است، به شرطی که این مبلغ بالغ بر ارزش منفعتی که تحصیل کرده نباشد و دادگاه این امر را با در نظر گرفتن کلیه اوضاع و احوال دعوی به ویژه موارد زیر عادلانه تشخیص دهد:

الف- میزان هزینه هایی که ذینفع در اجرا یا به منظور اجرای قرارداد پیش از سقوط قرارداد متحمل شده است از قبیل کلیه مبالغی که طبق قرارداد به افراد دیگر تأدیه کرده است باید پرداخت شود و مبالغی که نزد خود نگه داشته است حسب مورد می تواند طبق بند اخیر مطالبه کنید (برزگیری خانقاه، ۱۳۹۷: ۱۱۲).

ب- اثر اوضاع و احوال عقیم کننده عقد به منفعت یاد شده گفتنی است مطابق بند ۳ این قانون، قراردادهای خارج از شمول قانون انگلیس، قراردادهای کشتی برای سفر معین و سایر قراردادهای حمل و نقل از طریق دریا، قراردادهای بیمه، قراردادهای مشمول بند ۷، قانون فروش کالا مصوب ۱۹۸۳ و سایر قراردادهای فروش و تحویل کالای معین که به دلیل از بین رفتن کالاها عقیم می شوند از قلمرو شمول قانون مورد بحث خارج هستند. با توجه به قانون اصلاح قانون قراردادهای عقیم شده طی مواد مورد بررسی در حقوق انگلیس، اثر عقیم شدن قرارداد، انحلال عقد از ابتدا می باشد و تعدیل شروط قراردادی بر این مبنا پذیرفته است. اما در حقوق موضوعه انگلستان قوانین دیگری را نیز مشاهده می نماییم که اجازه دخالت دادگاه در قراردادهای خصوصی افراد را مجاز دانسته است.

۲- قانون اعطای وام به مصرف کنندگان مصوب ۱۹۴۷

مواد ۱۳۷ تا ۱۴۰ این قانون به دادگاه اختیار داده است تا در قراردادهای قرض و یا اعطای وام دخالت کرده و در صورت ضرورت مفاد قرارداد را تعدیل نماید (ترتیل، ۱۹۹۵: ۳۸۷-۳۸۸) بند ۱ ماده ۱۳۷ این قانون به دادگاه اختیار می دهد که چنانچه مفاد قرارداد اعطای وام گزاف تشخیص داده شود، می تواند آن را تعدیل کند تا عدالت برقرار گردد. در میانه ۱۳۸ این قانون معیارها و ضوابطی جهت تشخیص گزاف و غیرمنصفانه بودن قرارداد اعطای وام مقرر شده است. مطابق این ماده، یک قرارداد اعطای وام گزاف و غیرمنصفانه تلقی می شود اگر بدهکار و یا خویشان وی طبق قرارداد ملزم شده باشند مبلغ گزافی را پرداخت نمایند و یا مفاد قرارداد به شکل کاملاً مشخص، اصول رفتار منصفانه را نقض نموده باشد (کرمی، ۱۳۹۸: ۱۲۰).

۳- قانون شروط غیرمنصفانه قراردادی مصوب ۱۹۷۷

عنوان این قانون قدری گمراه کننده است و این تلقی را به وجود می آورد که این قانون در صدد برخورد با کلیه شروط قراردادی غیرعادلانه و غیرمنصفانه می باشد؛ در حالی که این قانون عمدتاً در صدد حمایت از مصرف کنندگان در قبال شروط محدود کننده مسئولیت می باشد. به عنوان مثال اگر قرارداد منعقد با مصرف کننده دارای شرطی باشد که مطابق آن عرضه کننده خدمات یا کالا مسئولیت ناشی از تقصیرات یا تخلفات خود را محدود نماید، دادگاه نمی تواند دخالت کرده و چنانچه این تقصیر منجر به مرگ یا جراحی شخصی شود، شرط را در هر صورت غیرقابل اجرا اعلام نماید و چنانچه منجر به مرگ یا جراحی نشود شرط محدود کننده مسئولیت در صورتی قابل اجرا خواهد بود که متعارف و معقول باشد (زینالی، ۱۳۹۵: ۳۶).

۴- آثار نظریه در رویه قضایی انگلستان

بررسی آثار نظریه در آراء صادره از محاکم انگلستان مستلزم بررسی آراء صادر شده براساس نظریه عقیم شدن قراردادهای و دیگر نظریات مشابهی است که دادگاه به دلیل غیرمنصفانه دانستن قرارداد، شرایط قرارداد را تغییر داده است.

الف- دعوی Krell N. Henry

در این دعوی خوانده، اتاقی را در مسیر تاج گذاری پادشاه اجاره کرد تا بتواند مراسم تاجگذاری را به خوبی تماشا کند. ادوارد هفتم که در آن زمان ۶۰ سال داشت، در اثر ابتلاء



به بیماری آنژین موفق به حضور در مراسم نگردید؛ و به این ترتیب مراسم تاجگذاری لغو شد و به دلیل بیماری پادشاه قرارداد اجاره منتفی گردید؛ این در حالی بود که اجرای قرارداد یعنی تسلیم مورد اجاره به مستاجر عملاً غیرممکن نشده بود. وی توانست در روزهای مورد بحث از محل اجاره استفاده نماید (ثابت نیا، ۱۳۹۵: ۶۰)

ب- در پرونده Evansv. Lielly

دادگاه در این قرارداد خصوصی دخالت کرده و مقرر نمود که دادگاه موظف است از طرف آسیب پذیر حمایت نماید. در این پرونده سهمی از یک زمین که حدود ۱۷۰۰ پوند ارزش داشته است به مردی فقیر مرسد. مرد فقیر در مقابل ۲۰۰ پوند که به صورت نقد دریافت می کنید آن سهم را به دیگری واگذار می کند. دادگاه اظهار داشت چنانچه کسی از وضعیت طرف مقابل قرارداد خود مثل فقیر، بی سواد و یا کمی هوش و استعداد او سوء استفاده کرده و از این راه منتفع شود، دادگاه در این قرارداد دخالت می نماید زیرا طرف متضرر آزادانه عمل نکرده و در وضعیت برابری نسبت به طرف دیگر قرار نداشته است.

ج- دعوی Stafford Shire Area Health Authority V. Stafford Shire Water Works

در سال ۱۹۱۹ بیمارستانی به یک شرکت آبرسانی، امتیاز بهره برداری از چاه بیمارستان را به این شرط که شرکت آبرسانی با قیمت ثابتی آب بیمارستان را تأمین کند واگذار کرد؛ در سال ۱۹۷۵ قیمت آب به ۱۸ برابر زمان انعقاد قرارداد افزایش یافت؛ قاضی پرونده دیننگ مقرر کرد با توجه بیه تغییر اوضاع و احوال، قرارداد منتفی شده است؛ تغییر اوضاع و احوالی که در فاصله بین سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۷۵ رخ داده است (ثابت نیا، ۱۳۹۵: ۶۳)

نتیجه گیری

در حقوق کشور انگلستان دخالت قاضی در قرارداد و جایگاه قاضی در روند رسیدگی قضایی با اهداف اجرای عدالت و جلوگیری از ضرر ناروای یکی از طرفین قرارداد، امری پذیرفته شده است؛ اما در این خصوص باید به دو نکته توجه داشت که اختیارات قضایی قاضی در دخالت قراردادهای خصوصی، مطلق نیست و به عنوان استثناء به اصل و با رعایت شرایط خاص پذیرفته شده است. اصل کلی لزوم قراردادهای و محترم شمردن مفاد پیمان های خصوصی همواره به عنوان اصل اولیه مورد رعایت و مدنظر بوده است؛ اما این اصل مانع از امکان عادلانه سازی قرارداد توسط قاضی نشده و دست قاضی در این خصوص بسته نیست. در واقع در حقوق کشور انگلستان به لحاظ امکان استناد به حقوق عرفی در حل دعاوی و برخی



از قوانین موضوعه که بعضی از مصادیق آن بیان شد، امکان و قدرت اصدار رأی در خصوص قراردادهای ناعادلانه و به تعبیری قراردادهای روبه رو شده با شرایط غیرقابل پیش بینی، بیشتر از حقوق ایران به چشم می خورد (مزارعی، ۱۳۹۴: ۱۷۵). با این وجود می دانیم که هم در فقه امامیه و هم در قوانین و مقررات حقوقی، تحمل ضرر ناروا نهی و ممنوع گردیده است (اصل لاضرر و اصل چهلم قانون اساسی) پیش بینی شروط تعدیل کننده و یا توافق بعدی در تعدیل تعهدات قراردادی، در قالب قرارداد اصلاحی و تکمیلی، دستورالعملی است که متعاقدين بنا به ضرورتی که عقد در اختیار آنها قرار می دهد به آن اقدام می نمایند؛ اما در صورت عدم تعدیل توافقی جایگاه شرعی و قانون، دادرس و دادرسی به عنوان یگانه داور قابل اعتماد و تنها راه حل رفع تنازعات، ایجاب می نماید که قاضی قدرت فصل الخطاب و قلع ماده نزاع را داشته باشد؛ قطعاً عدم اجرای قرارداد توسط متعهد متضرر در اثر حدوث تغییرات بنیادین در اوضاع و احوال مؤثر اقتصادی همراه با تضررات طرفینی و اجتماعی بسیاری است. سیستم دادرسی باید کارگاه تعمیر و اصلاح و راه اندازی روابط حقوقی باشد نه کوره ذوب و انحلال آن. الزام متعهدی که اجرای قرارداد برای او مشقت بار است، خلاف عدالت می باشد و اعطای حق فسخ به متعهدله قراردادی و تحمیل خسارات ناشی از فسخ یا عدم اجرای قرارداد به متعهد متضرر بدترین راه حل درمان این رابطه حقوقی آشفته می باشد که اجرای آن توسط دادرس هنر دادرسی نیست. در حقوق داخلی ایران، مدونین قانون مدنی جایگاه و حق مداخله حاکم و دادرس در قراردادهای خصوصی و امکان تعدیل آن را در قالبی دیگر پیش بینی و تدوین کرده اند. مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی که برپایه نظرات گهربار فقهای امامیه و دستور شرع مقدس «وإن كان ذو عسره فنظر الی میسر» می باشد. حق تعدیل قرارداد توسط دادرس از طریق اعطای مهلت به متعهد یا تقسیم زمان اجرای تعهد به صراحت در قانون مدنی تصریح و تدوین شده است و اما عدم تصریح به امکان تعدیل قرارداد در صورت تغییر بنیادین اوضاع و احوال مؤثر در زمان انعقاد عقد را نباید به منزله عدم پذیرش آن دانست؛ زیرا موضوع مورد بحث در زمان تدوین قانون مدنی مصداق متناهی نبوده است و این امر را نباید مایه نفی آن توسط قانون مدنی دانست. در فقه امامیه نهی حاصله از قاعده لاضرر در رفع احکام ضرری و نفی حاصله از قاعده لاجرح در رفع احکام حرجی یاریگر بی دلیل ما در رفع حکم حرجی لزوم عقد و لازم الاتباع بودن تعهدات ناشی از آن می باشد (زارع، ۱۳۹۵: ۱۱۲).



در حقوق داخلی انگلستان تغییر بنیادین اوضاع و احوال عقدی از جمله موارد عقیم شدن عقید و رفع پابندی متعهد به اجرای تعهدات عقدی می باشد. در فقه امامیه همان گونه که بیان شد، جایگاه شناخته شده برای قاضی، مثبت وجود چنین امکانی است. با این توضیح که امکان تعدیل قرارداد توسط قاضی ناشی از جایگاه قاضی بما هو قاضی (بالاصیاله) نیست بلکه این اختیار ناشی از قواعد و اصولی است که ما به آن اشاره کرده ایم. اصول و قواعدی نظیر منع حاصله از عسر و حرج و لاضرر و تکلیف قاضی و قوه قضائیه؛ لذا مجموع مسائل مذکور ما به این امر رهنمون می شویم که رویه قضایی باید با شجاعت و جسارت بیشتر و با رویکردی تحول خواه و عدالت طلب و صدور احکام مستدل در این باره را در دستور کار خود قرار دهد و قانونگذار در اقدامی عاجل و لازم باید ماده ای در قانون مدنی جهت تصریح حق تعدیل قرارداد توسط قاضی تدوین نماید.



منابع و مآخذ

- ۱- اکبرپورشالی، ابوالفضل، ۱۳۹۸، فسخ قرارداد با نگاهی بر ضمانت اجرای تصرفات، انتشارات اودیسیه.
- ۲- امان اللهی، رحیم، ۱۳۸۸، مبانی فقهی حقوقی تعدیل قراردادها با مطالعه تطبیقی، پایان نامه کارشناسی ارشد، مدرسه عالی شهید مطهری.
- ۳- باقرزاده، حمید، ۱۳۸۴، تعدیل قرارداد در حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.
- ۴-برزگری خانقاه، مهدیه، ۱۳۹۷، آثار فقهی حقوقی فسخ قرارداد، انتشارات سنجش و دانش، گروه آموزشی مدرس
- ۵- بیگدلی، سعید، ۱۳۹۴، تعدیل قرارداد، انتشارات میزان.
- ۶- ثابت نیا، حامد، ۱۳۹۵، بررسی تطبیقی تعدیل قرارداد در حقوق اداری و مدنی ایران و انگلستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بهشهر.
- ۷- حافظی قهستانی، محمدرضا، ۱۳۹۵، چگونگی فسخ قرارداد در حقوق ایران، انتشارات عصر مدرن.
- ۸- حبیبی درگاهی، بهنام، ۱۳۹۵، اصول حقوق قرارداد اروپا، انتشارات مجد.
- ۹- حیدری مهارلویی، رسول، ۱۳۹۶، انحلال قرارداد؛ بررسی مبانی فسخ، انفساخ و تفاسخ در قراردادها به همراه مطالعه موردی قراردادهای دولتی، انتشارات شاهر.
- ۱۰- دوراهی، حیدر، ۱۳۹۴، تعدیل قرارداد به عنوان یکی از شیوه های جبران خسارت، انتشارات نورالنور
- ۱۱- زارع، عباس، ۱۳۹۵، بررسی معقولیت در تعدیل قرارداد در حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت.
- ۱۲- زینالی، توحید، ۱۳۹۵، دعوای فسخ اجاره در رویه دادگاه ها، انتشارات چراغ دانش.
- ۱۳- سلطانیان، صحبت اله، ۱۳۹۴، تعدیل قضایی قرارداد؛ به همراه مطالعه تطبیقی با حقوق انگلیس و مصر، انتشارات مجد.
- ۱۴- عزیزیان، مصطفی، ۱۳۹۲، بررسی تطبیقی تعدیل قرارداد و آثار آن در حقوق ایران و فقه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.



۱۵- غمی زاده، منصور، ۱۳۹۶، تعدیل قرارداد در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران و افغانستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مذاهب اسلامی، دانشکده فقه و حقوق.

۱۶- قائدی، عفت، ۱۳۹۱، قواعد فقهی حاکم بر تعدیل قرارداد، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

۱۷- قنوتی، جلیل و کاظم زاده، مهدی، ۱۳۹۵، بررسی تطبیقی مبانی انفساخ قراردادها در نظام حقوقی ایران و انگلستان، نشریه حقوق تطبیقی ایران و بین الملل، دوره دهم، شماره ۳۵، صص ۱۵۷ - ۱۸۵.

۱۸- کرمی، علی، ۱۳۹۸، تأثیر و شرایط فسخ قرارداد در حقوق ایران و فرانسه، انتشارات جوهر حیات.

۱۹- گوهری، حسین، ۱۳۹۳، تعدیل قضایی قرارداد، انتشارات هوشمند تدبیر، موسسه پارسا مبتکر گام اول

۲۰- محمدی، میثم، ۱۳۹۶، تعدیل قرارداد در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مذاهب اسلامی، دانشکده فقه و حقوق.

۲۱- مزارعی، علی، ۱۳۹۴، تئوری عدم پیش بینی و تعدیل قرارداد؛ مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، انگلیس و آمریکا، انتشارات مجد.

۲۲- موسوی، زهره سادات، ۱۳۹۷، تحلیل مبانی تعدیل قراردادها در فقه و حقوق موضوعه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور استان تهران، مرکز پیام نور تهران جنوب

۲۳- ناظمی، محمد، ۱۳۹۹، مطالعه تطبیقی تعدیل قضایی قرارداد توسط قاضی در حقوق ایران و انگلستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمی.

۲۴- نصیری، مصطفی، ۱۳۹۵، آثار بطلان و فسخ در عقود معین، انتشارات اندیشه ارشد.

۲۵- وحیدی، غلامحسین، ۱۳۸۷، تعدیل قضایی قرارداد در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی، پایان نامه دکتری تخصصی، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.